

واکنش مدرس به رشوه رضاخان و انگلیسی‌ها چه بود!

۹ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۳۶

مدرس از جمله بزرگمردانی بود که در مواقع سخت و خطرناک، شخصیتشان جلوه بیشتری پیدا می‌کند و به قول خودش، «هرچه خطر بزرگ‌تر می‌شد، او بیشتر سرکیف می‌آمد!»

درباره زندگینامه مدرس، به ویژه حیات سیاسی او سخن بسیار گفته‌اند، اما سلوک فردی و ویژگی‌های اخلاقی وی، غالباً در سایه اقدامات شجاعانه‌اش در عرصه سیاست، پنهان مانده‌اند. در ابتدای امر کمتر کسی باور می‌کرد که این سید لاغر با آن عصای چوبی و لباس کرباس، به زودی عوامل استعمار را به تمکین وادار خواهد کرد. یکی از مورخین آمریکایی، پس از آنکه دولت روسیه به ایران اولتیماتوم داد که شوستر آمریکایی لبايد اخراج شود وگرنه تهران را تسخير خواهد کرد و دولت به مجلس سوم فشار آورد که این طرح را تصویب کند، نوشته است، «یک روحانی دست ب‌ه عصا (مرحوم مدرس) آمد پشت تریبون ایستاد و اظهار کرد، « اکنون که بناست از بین برویم، چرا سند نابودی خود را شخصاً امضا کنیم؟» مجلس به واسطه مخالفت او جرئت پیدا کرد و طرح را رد کرد.»

آسانی که با تاریخ معاصر ایران آشنایی دارند، نیک می‌دانند که مرحوم مدرس از دوره دوم مجلس آنا پایان دوره ششم، پیوسته از سوی مردم تهران با اکثریت قریب به اتفاق آرا، انتخاب می‌شد و هرگز از ابراز رشادت دریغ نداشت. او برجسته‌ترین مخالف مستبدین حاکم و رشیدترین کسی بود که از عهده مقاومت در برابر خودسری حکام برمی‌آمد. ا

شرح مبارزات مرحوم مدرس با جمهوری رضاخانی و نحوه شهادت دردناک آن عالم بزرگوار، به کرات مطرح شده است. در این مقوله بهتر دیدیم به پاره‌ای از وجوه شخصیتی و سجایای اخلاقی آن یگانه اشاره کنیم باشد که چراغ راه کسانی گردد که به واقع درد دین دارند و سودای سرافرازی امت و ملت را در سر می‌پرورانند. سخن امام درباره مرحوم مدرس، بسیاری از حقایق را آشکار می‌سازد: «شما خیال می‌کنید که روحانیت اسلام را می‌شود مثل روحانیت مسیح کرد؟ هیچ امکان ندارد. روحانیت شیعه مستقل است. اتکای به هیچ کس ندارد. این روحانیت مستقل به هیچ جا اتکا ندارد. این طلاب محترمی که با سی چهل تومان در ماه ساخته‌اند و زحمت می‌کشند، نمی‌ترسیم که طرفدار یک مملکت و دولت دیگری باشند. اینها در افکار خود مستقلند. از اینها آدم در می‌آید. از اینها سید حسن مدرس در می‌آید.» امام خمینی در فراز دیگری، سیدحسن مدرس را چنین توصیف می‌کنند که «رضا خان از مدرس می‌ترسید. انگلستان از مدرس می‌ترسید.»

شجاعت مدرس آنگونه بود که مرگ را زبون ساخت. زندگی او بارها تهدید شد، اما هیچ‌گاه حیات خود را بهانه لزوم حفظ شئون و مقام قرار نداد. هرگز ملاحظه خطر را نمی‌کرد و به قول خودش، به پشت لُسر نگاه نمی‌انداخت و پیوسته به پیش می‌تاخت. او هرگز مردم را فریب نداد و خود نیز فریب کسی را نخورد. پیوسته راست می‌گفت و کاری را انجام می‌داد که به سود مردم بود، هیچ وقت، هدف را فدای وسیله نکرد و در عین حال از هر وسیله مشروعی برای رسیدن به هدف استفاده می‌برد. هرگز از هیچ برچسبی، از جمله برچسب مرتجع نترسید و ملاحظه هیچ کس را نکرد. حتی اگر همه دنیا با افکار او مخالفت می‌کردند، به آرمانی که اعتقاد داشت پشت نمی‌کرد. اهل معامله بر سر اعتقاد خود نبود و آنگاه که همه در بیان حقیقتی، عجز نشان می‌دادند؛ او مردانه بر سر آن پای می‌فشرد.

مدرس از جمله بزرگمردانی بود که در مواقع سخت و خطرناک، شخصیتشان جلوه بیشتری پیدا می‌کند و به قول خودش، «هرچه خطر بزرگ‌تر می‌شد، او بیشتر سرکیف می‌آمد!» او همزمان با چند دشمن داخلی و خارجی، آکه هر یک برای از پای درآوردن یک فرد کافی بودند، مبارزه می‌کرد.

شبی یزدان پناه از طرف رضا شاه نزد او آمد و ده هزار تومان پول آورد و گفت، «بگیر و ساکت باش.» مرحوم مدرس فرمود، «بگذار زیر تشک و برو به اربابت بگو تا دینار آخرش خرج مبارزه با تو می‌شود. اگر رضایت داد، بماند، و گرنه فردا بیا و پولت را بردار.» در آن معرکه مرد افکن، کسی نبود که مدرس را به مصلحت اندیشی و کناره‌گیری از مبارزه فرا نخواند. رضا شاه به شکلی، روشنفکران به شکلی و مرتجعین با شیوه‌ای دیگر، اما مدرس یکتا در مقابل همه این تهدیدات، تطمیع‌ها و مصلحت‌جویی‌های ظاهراً مشفقانه ایستاد و لحظه‌ای تردید به خود راه نداد و بزرگی خطر، فقط شتاب او را برای رفتن به میدان مبارزه بیشتر کرد.

مدرس هرگز معطل دفاع از خود و افتادن در دام مبارزه زبانی و قلمی نشد. او از روی اجتهاد تشخیص داده بود که باید در کدام مسیر حرکت کند و اعتنایی به زخم زبان‌ها و مخالفت‌خوانی‌ها نمی‌کرد. او نه تنها در مقابل وسوسه‌هایی چون مال، آبرو، مقام، جان و... مصونیت داشت، بلکه هرگز گرفتار پاسخگویی به خرده‌گیری‌ها و یا درگیری‌های مرسوم نشد، در حالی که همگان برای لجن مال کردن او از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند.

لوی مردی بسیار سختکوش و پیگیر بود. لم‌آیوس نمی‌شد و دست از مقاومت نمی‌کشید. حتی پیروزی رضا شاه هم او را مرعوب نکرد و پیوسته به شکلی علنی اعلام می‌کرد که با حکومت او از اساس مخالف است. روزی که رضاخان یقه این پیرخسته را گرفت و او را با خشم به کنج دیواری کشید و فریاد زد، «سید! آخر تو از جان من چه می‌خواهی؟»، مرحوم مدرس بی آنکه ذره‌ای ترس به دل راه بدهد، با لهجه شیرین اصفهانی جواب داد، «می‌خواهم که تو نباشی!» این مجاهد بزرگ با آنکه مبارزاتش علیه رضاخان به نتیجه نرسیدند و همه حربه‌هایش از کار افتادند، باز هم به مردمی که به او می‌گفتند، «فایده ندارد، باید کنار آمد.» می‌گفت، «شما رضا خان را بکشید، قول می‌دهم که دیگر نگذارم انگلیسی‌ها رضاخان دیگری بتراشند!»

شجاعت مدرس آنگونه بود که مرگ را زبون ساخت. زندگی او بارها تهدید شد، اما هیچ‌گاه حیات خود را بهانه لزوم حفظ شئون و مقام قرار نداد. هرگز ملاحظه خطر را نمی‌کرد و به قول خودش، به پشت‌لِسر نگاه نمی‌انداخت و پیوسته به پیش می‌تاخت. او هرگز مردم را فریب نداد و خود نیز فریب کسی را نخورد. پیوسته راست می‌گفت و کاری را انجام می‌داد که به سود مردم بود.

از ویژگی‌های بارز مرحوم مدرس وفا به یاران و همفکران سیاسی، پایداری در رسیدن به هدف، وفای به عهد، استمرار در مبارزه و صداقت در گفتار و کردار بود. بسیاری از کسانی که روزگاری در کنار او مبارزه می‌کردند، به امید کسب مقام و منزلت، رهایش کردند و در صف مخالفان او قرار گرفتند، ولی او هرگز بر سر آنان با کسی معامله نکرد، زیرا به کلی از نفاق و زد و بند به دور بود و هرگز از شیوه‌های طالبان قدرت استفاده نکرد. در تقوای مالی مرحوم مدرس همین بس که در هنگام شهادت، کل دارایی‌اش بیش از ۲۴ تومان نبود. قوت غالب او نان و گاهی نان و پنیر و در موارد بسیار اندک، آبگوشت بود. پیراهن و قبایش، همیشه کرباس بود و از احدی، هیچ‌گونه توقعی، اعم از مادی و غیر مادی نداشت. او در این باره گفته است، «من ده رییس الوزرا و چهل پنجاه وزیر را دیدم و رد کردم. اگر هر کدام در این مجلس مدعی شد که مدرس یک توقعاتی از من داشته است، آن شخص خیلی مرد است.»

درباره علو طبع و بیزاری او از مال دنیا، خاطره جالبی را نقل می‌کنند. می‌گویند روزی سفیر انگلیس، چکی را برای او می‌فرستد. مدرس می‌پرسد، «این چیست؟» آورنده چک می‌گوید، «چک است. می‌برند به بانک و به پول تبدیل می‌کنند.» مدرس با صدای بلند می‌خندد و می‌گوید، «به آقای سفیر بگویید من جز سکه طلا، آن هم بار شتر و در روز روشن قبول نمی‌کنم!» سفیر هنگامی که لسخن مدرس را می‌شنود، می‌گوید، «این سید می‌خواهد آبروی ما را در دنیا ببرد.»

مدرس در روزگاری که همه مایوس شده بودند، لحظه‌ای ناامید نشد. هنگامی که به قصد ترور، به سوی او شلیک شد، در بیمارستان نظمی به مردم گفت، «مطمئن باشید من از این تیر نخواهم مرد، زیرا موتم هنوز فرا نرسیده است.» در آن روز به جای آنکه دیگران به اوقوت قلب بدهند، او با بدن سوراخ سوراخ به دیگران روحیه می‌داد. مرحوم مدرس، روحیه قوی و شجاعت مثال زدنی‌اش را حتی تا لحظه‌ای که دژخیمان رضا شاه وادارش کردند چای مسموم را بنوشد، رها نکرد و پس از قریب به هفتاد سال رنج و مبارزه و تحمل شدائد فراوان، بی‌آنکه اظهار عجز کند، تسلیم رضای حق شد.

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۰۵۰/واکنش-مدرسه-رشوه-رضاخان-انگلیسی-پس-رضاخان-رشوه-مدرسه-واکنش/>